

سه‌شنبه ۹ تیر ۱۳۹۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۳۳۷ • ۹

روزنامه		
تلویزیون		
کشف وشهود روی صحنه؛ گفت‌وگو با پیام دهکردی		صفحه ۱۰
دریای علم ناشناخته‌های بسیاری دارد		صفحه ۱۱
اگر گذشته را فهمیده بودیم، داعش نداشتیم		صفحه ۱۲

پشت آنتن		
عادت تکرار و تکرار عادت		
حجت قاسم زاده اصل		
اول: عادت تکرار		
مسعود آب‌پرور		

بیبندگان ثابت امروزی تلویزیون، بزرگ‌شدگان نسل فیلم‌های «تکراری» هستند. زمانی که فیلم‌ها و سریال‌ها بارها و بارها تکراری پخش می‌شدند و اینکه ببینده فیلم یا سریالی تازه باشیم، جزء غافلگیری‌ها بود و به اندازه تکراری‌ها هم باعث شادی نمی‌شد. این عادت «تکراری‌دین»، ببیندگانی غریب را «ترتیب» کرده است. هنوز کلاه‌قرمزی را دنبال می‌کنند و پای تکرار اوشین و جنگجویان کوهستان و آهنگ برنادت هم حاضر است بنشینند. مهم نیست که هیچ‌کدام از اینها در حافظه تاریخی رسانه کارهای مهمی تلقی نمی‌شوند، مهم این نسل «آموزش داده‌شده» به «تکراری»‌دین است که حتی سودجویانی برایش پکیج‌های دهه ۶۰ و نوستالژی فلان و سری برنامه‌های قدیمی زادگار می‌بینند و خواهان هم دارد و در فضای مجازی هم ذیل عنوان کلی «بادش بخیر» و «شما یادتون نمی‌آد» و «دهه شصتی‌ها» و... پخش و استقبال هم می‌شود.

این ببینده آموخته، سری کارهای سیروس مقدم و کلاه‌قرمزی را دنبال کند، چون می‌داند دقیقا چه در انتظارش هست و چه چیزی خواهد دید. می‌داند کارگردانش چگونه قصه‌اش را تعریف خواهد کرد و انتظارآتش از این سریال‌ها و برنامه‌ها، کاملا روشن است، هیچ چیز جدیدی هم به او عرضه نمی‌شود اما ببینده راضی است، مثل دیدار دوستی قدیمی، به دیدارشان می‌نشیند و هیچ‌کس از دوستان قدیمی انتظار غافلگیری ندارد، انتظار تجدید خاطرات دارد. به همین قیاس، سری کلاه‌قرمزی که تحمل پلان‌های طولانی



پرگفت‌وگویش برای هر ببینده‌ای در هر کجای جهان دشوار است، اما ببینده ایرانی سختی تماشایش را به خاطر یک دیالوگ لابه‌ای صدها جمله تکراری، تا به انتها تحمل می‌کند. ساختن فیلم و سریال «جدید» برای این نسل قدیم دشوار است و نسل جدید هم که ترجیح داده علائق خودش را در سریال‌های خارجی پیدا کند. (اگر اهل فیلم باشد). این حسرت برای همه مخاطبان سیما باقی خواهد ماند که چرا اغلب سریال‌های ما هیچ شباهتی به نمونه‌های حتی متوسط خارجی، ندارند و مملو از «غلط‌های ساختاری بدیهی»، «زمان‌های مرده»، «شخصیت‌های سست»، «قصه‌های کم‌رَق»، «موقعیت‌های کش‌آمده» و «تکرار چندین‌باره مضمون اصلی در داستان‌های فرعی» هستند.

دوم:تکرار عادت
مدیران و برنامه‌ریزان فرهنگی سال‌هاست که فقط یک نوع فیلم و سریال را می‌فهمند و به «نوع»‌های دیگری که نمی‌فهمند، اجازه رشد نمی‌دهند.

من برای ساخت فیلم «تنهایی» هشت‌ماه پشت در اتاق‌های این مدیران و شوراها معطل ماندم و در نهایت همان فیلم‌نامه اولیه را ساختم که موفق هم بود اما هیچ‌کس از اعضای محترم شورا نپرسید که شما دقیقا با چه چیزی مخالف بودید و چرا ما‌ها مانع ساخت «تنهایی» شدید؟! اگر اراده تاریخی بود که با همان آدم‌ها بر سر ساخت سریال «یادآوری» به اختلاف برخوردم و وقتی «یادآوری» ساخته و پخش شد، کسی از همان‌ها نپرسید که دلیل مخالفت‌تان چه بوده؟! اگر اراده چند نفر از مدیران سیما نبود، نه فیلم «تنهایی» ساخته می‌شد و نه سریال «یادآوری» و نه باقی فیلم‌هایی که بنده ساختم‌ام. سلیقه‌ای حاکم است که پشت ظاهری علمی و تئوریک پنهان شده، انواع و اقسام فرم‌هایی که باید پر شوند و خلاصه‌های چهار خطی و هشت خطی و یک صفحه‌ای و چند صفحه‌ای و... درصدهایی که باید نویسنده اعلام کند (چنددرصد اجتماعی و چنددرصد آموزنده) و وقتی هم اعتراض می‌کنی، تئوری‌های کهنه فیلم‌نامه‌نویسی را تحویل می‌دهند که تا به امروز حتی یک خروجی قابل‌قبول نداشته است، من همواره در فضای اعتماد کار کرده‌ام، در فضای اعتماد متقابل بین من و مدیرانی که پذیرفتند کاری متفاوت می‌خواهم بکنم و حمایت کردند و اگر ریسک‌پذیری آن مدیران که موقتا نظر شوراها را نادیده گرفتند تا فیلم و سریال ساخته شود (و خوشبختانه نتیجه راضی‌کننده بوده و فیلم ساخته‌شده توانسته جواب‌گوی سوتفاهم‌های روی کاغذ باشد)، نبود، امکان نداشت با توصیه‌ها و رهنمودهای شوراها بتوانیم به نتیجه برسیم. باید باشند مدیرانی که اهل تعامل و اعتماد هستند و با هم‌فکری کارگردان و نویسنده، پروژه را به سرانجام برسانند وگرنه از این ساختار شبه‌آلود شورا‌های تصمیم‌گیر، هیچ کار پرمقّی بیرون نخواهد آمد.



هستند، اما چرا باید این برنامه، تنها برنامه مهم تلویزیون ما در ایام عید باشد؟ آن هم نه یک سال و دو سال، بلکه در چند سال متوالی...! درواقع نشان می‌دهد برنامه‌های بهتری تولید نمی‌شود. **نجفی:** البته باید از آقای طهماسب و گروهش تشکر هم کرد چون وارد خانه‌های مردم شدند و مردم از کار آنها استقبال کردند. اما قاعجه اینجااست که داشته‌هایمان کم است. نمی‌دانم متولی این تغییرات چه کسانی می‌توانند باشند؟ شاید وظیفه شورای انقلاب فرهنگی است یا وزیر فرهنگ؛ نمی‌دانم؛ کسی که خودسانسوری نداشته باشد و درگیر منافع اقتصادی‌اش نباشد و تنها به موضوع تغییر و بهترشدن فکر کند. یک حقیقت وجود دارد و آن این است که جهان مدام در حال تغییر است. بسیاری از استادان فیزیک وقتی سر کلاس می‌روند و مبحثی را آغاز می‌کنند، به دانشجویهایشان می‌گویند که این بحث متعلق به این لحظه است، ممکن است در همین حین، اتفاق جدیدی رخ بدهد که فردا این بحث را منتفی کند. یا بسیاری از استادان بزرگ، طی سالیان حرف‌های خودشان را نقض می‌کنند یا اصلا دانشگاه‌های بزرگ، که به دلیل ندهایی که به خودشان وارد می‌کنند، مطرح می‌شوند. حالا در این شرایط، ما تبدیل به آدم‌هایی شدیم که در یک ماشین نشسته‌اند و به جای اینکه از شیشه، جلو را نگاه کنند، نگاهشان به شیشه عقب است! بله همان تصویر را می‌بینند، اما از فاصله و زاویه‌ای دیگر و چندثانیه هم عقب‌تر. اینها مثال‌هایی است که وضعیت حال حاضر تلویزیون را بهتر تشریح می‌کند. ما باید به این

باور برسیم که تلویزیون یکی از اجزای خانواده است، اگر بتواند درست عمل کند به بچه‌ای نااهل تبدیل می‌شود. **درستکار:** به‌نظم وقتی شما این نگاه را دارید که تلویزیون از اعضای خانواده است؛ در نفس آن یک انقطاع به وجود می‌آورد. من با این تفکر، کمی مشکل دارم. فکر نمی‌کنم که تلویزیون یکی از اعضای خانواده باشد. تلویزیون نهایتا می‌تواند یک میهمان خوانده یا ناخوانده خانه‌ها باشد. به نظر ام اگر از منظر جامعه‌شناسی به موضوع نگاه کنیم این تعبیر درست‌تری است. وقتی گفته می‌شود این رسانه از اعضای خانواده است، راه را باز می‌کنیم که صفت‌هایی مثل یکی از اعضای ارزشی خانواده‌ها یا تعبیر احتمالی دیگری را هم همراهش کنیم! آن وقت، این دستگاه ممکن است به جای اینکه به نیازهای جامعه پاسخ درستی بدهد به‌دنبال چیزهای واهی برود. از این منظر، این رسانه، اصلا از اعضای خانه ما نیست. می‌توانست یک میهمان عزیز در خانه ما باشد، اما دیگر علاقه‌ای به آن نداریم؛ و اتفاقا چون عده‌ای همین طرز تفکر را دارند که از اعضای خانه ماست، فکر می‌کنند حالا این رسانه باید شمال‌ی دیگری داشته باشد؛ مثلا خیلی مبادی آداب باشد که به‌نظم اصلا چنین چیزی نیست. تلویزیون یک میهمان خوانده یا ناخوانده است که ممکن است بتواند باعث فرح‌بخشی اوقات ما بشود. همین. وقتی اندیشمندان ما در آن غیبت دارند، وقتی تسلسل جوان از آن استقبال نمی‌کنند و وقتی هیچ‌یک از ما، حسن نمی‌کنیم که این دستگاه می‌تواند نیازهای ما را پاسخ دهد، آن وقت بعضی از برنامه‌هایی که گاهی ما می‌بینیم، باید بگویم که مشکل در آن فعال ۱۳۹۴ دارند؟ در صدی از فرهنگ و مسائل مرا باز می‌تاباند؟! برحیمی اگر نباشد، خودم می‌گویم؛ که هیچ.

نجفی: آقای درستکار، ما هر دو درباره یک موضوع واحد صحبت می‌کنیم و اختلاف‌نظری در مورد موضوع مطرح‌شده نداریم. باید دید مخاطب این گفته‌ها چه کسانی هستند؟ یا روشنفکر و متفکری که از آن صحبت می‌کنیم چه کسانی هستند؟ این مسئولیت با چه کسی است که روشنفکر و متفکر را جمع کند و بگوید این تلویزیون وقتی ارزشمند است که مشکل در آن فعال باشد. باید به این پاسخ برسیم؛ که اساسا آیا برای کسی مهم هست که شبکه جم در میان خانواده‌های ما نفوذ کرده است؟! همین باعث شده تا تلویزیون ما بیش از سابق افشش به چشم آید. شاید اگر شبکه‌ای خصوصی داشتیم شرایط بهتر بود و محلی می‌شد برای اینکه متفکران ما، حداقل آنجا تصمیمات خوبی اتخاذ کنند.

درستکار: اگر خاطراتان باشد، روزی بحث تهاجم فرهنگی در کشور ما موضوعیت پیدا کرده بود، بله تهاجمی بود و هنوز هم هست، اما خُب به‌نظم دامنه تخریب، از تهاجم تا عقب‌ماندگی فرهنگی است و این یکی، بسیار هم بدتر از تهاجم فرهنگی است. تلویزیون ما نیازمند رقابت جدی با رقیبانش است، برای اینکه مراجعات به غیر را کاهش دهد و باید که سطح سلیقه مردم را ارتقا بدهد، چاره‌ای نمی‌ماند تا نیروهای متخصص را به‌کار بگمارد. با بعضی از برنامه‌هایی که گاهی ما می‌بینیم، باید بگویم که مشکل در درون است و نیازها و الزام‌هایی برای یک جراحی بزرگ. طبعاً این جراحی‌ها اگر صورت بگیرد، بدون سروصدا هم نخواهد بود. اما حتما باید اتفاق بیفتد؛ من می‌گویم فرصتی فراهم شده، با تغییر مدیر آن، که تلویزیون را به سمت اشتراکات و الزامات ملی آن سوق بدهیم؛ من باور دارم که می‌توانیم نگذاریم که بچه‌هایمان مخاطب چیزهای کنترل‌نشده دیگران باشند. این حرف آیا فرهنگی مسئولانه است؟

نجفی: باز هم تاکید می‌کنم باید مشخص شود که مسئول و پاسخ‌گو در این زمینه کیست؟ با دانستن پاسخخ این پرسش می‌توان راه‌حل را زودتر پیدا کرد. به‌نظر من اگر در پاسخ به این پرسش کسی نشانی غلط بدهد و موضوع بوده و پول را مطرح کند، هیچ اتفاقی نخواهد افتاد! چراکه همه ما می‌دانیم مشکل این نیست. باید فکر کنیم اگر یک شبکه داشتیم چه اتفاقی می‌افتاد و الان که تعداد زیادی شبکه داریم چه نتیجه‌ای حاصل شده است؟ مثلا آقای ضرغامی چه نسبتی با تلویزیون داشت؟! اساسا چه تعداد نمایش‌نامه و کتاب و فیلم‌نامه خوانده بود یا فیلم و تئاتر می‌دید؟ آدم خوبی است اما شاید نسبتی با این اتفاقات ندارد و دغدغه‌اش نیست. مثل اینکه همه بگویند محمدعلی نجفی آدم خوبی است و او را رئیس یک بیمارستان کنیم! من چه نسبتی با آن بیمارستان دارم؟ مدیر رسانه‌ای مانند تلویزیون باید دغدغه و نگاه فرهنگی داشته باشد تا بتواند پاسخ بسیاری از مشکلات را پیدا کند و در پی چاره‌جویی باشد.

ندارد، یعنی چه که بخش اندیشمند جامعه را به گوشه‌ای برانیم و ملت خود را از فرهیختگی، محروم کنیم؟! آن وقت چطور می‌توانیم مدعی باشیم که این یک رسانه ملی است؟! ما در برخی حوزه‌ها سطح مشارکت نیروهای کارآمد و متفکر را به صفر رسانده‌ایم و این خوب نیست. می‌توانیم نقشی واقعی‌تر و متناسب‌تر به آنها بدهیم، می‌توانیم زمینه آشتی و تفاهم را برای ایشان فراهم کنیم و از رقیبا خیلی راحت جلو بزنیم. می‌توانیم بالاخره پیشگیری کنیم از این‌همه مسئله‌های غیرواقعی و این فاصله‌های آسیب‌زننده، شما ۲۱ شبکه دارید و تعداد برنامه‌های مشخص‌تان، که مردم پیگیری می‌کنند، روشن است، خوب می‌دانیم که تعداد آنها از انگلستان یک دست بیشتر نیست! آیا ارتقای سطح سلیقه عمومی جزء رسالت‌های بنیانی تلویزیون هست یا خیر؟! **نجفی:** اگر خاطراتان باشد در مراسم تودیع و معارفه آقایان ضرغامی و سرفراز اتفاقی افتاد که به نظرم حجت را تمام کرد. در آن مراسم آقای ضرغامی گفتند خوشحالم کسی انتخاب شده که با صداوسیما آشناست. اینکه از این صندلی به روی صندلی دیگر بنشینیم اسمش تغییر نیست. تغییر به این معناست که چه استراتژی‌ای داری؟ نمی‌دانم نمایش‌نامه گاليله را خوانده‌اید یا نه؟ می‌گویید وقتی گاليله توبه کرد در کلیسا پایش را به زمین زد و خطاب به زمین گفت: تو می‌دانی که می‌چرخي و بعد که بین مردم آمد، کسی گفت بیچاره ملتی که قهرمان ندارد، و گاليله در جوابش پاسخ داد: بیچاره ملتی که نیاز به قهرمان دارد. الان ما این را حس می‌کنیم. شما می‌گویید که متفکران ما جایشان خالی است! اما من می‌گویم ایشان حضور دارند اما حضورشان را منتفی کرده‌اند. معتقدم اگر هنوز هم برنامه‌های جذابی در تلویزیون پخش شود، مردم رسانه ملی را خواهند دید. وقتی موضوع جدی است، هیچ کس حاضر نیست برنامه‌های «من و تو» را ببیند. ما همه چیز داریم و هنرمندان توانایی که می‌توانند تغییرات خوبی را رقم بزنند. سریالی که من سال‌ها قبل ساختم («سربداران») از تاریخ این ملت حرف زد؛ تاریخی که مردم را جذب کرد. چند سالی است که با خاتم نغمه «مینی» «خاوندان الموت» را نوشته‌ایم و یقین دارم که اگر این سریال ساخته شود، مخاطب بی‌شماری خواهد داشت. مثل من تصویری از اینکه «خاوندان الموت»، را بسازیم. معتقدم در این شرایط، تنها داشتن استراتژی است که مشکل را حل می‌کند نه تغییر مدیر. باید به این باور برسیم که تلویزیون عضوی از خانواده است و وقتی نتواند با اعضای خانواده ارتباط برقرار کند، دورش خالی می‌شود. تلویزیون در ایران مثل بچه ناخلفی شده است که بچه همسایه جایش را گرفته است.



درستکار: یک عده اعتقاد دارند انقلاب ایران، انقلاب رسانه‌ای بوده و رسانه روی حفظ و نگهداری انقلاب نقش مهمی داشته است. حالا فکر کنید اگر این رسانه که به فرهنگ و وحدت ملی ما سروشکلی می‌دهد، آن‌قدر ازهم‌گسیخته باشد و مثل همین مثل بچه اضافی شما باشد، شک نکنید که همه دورش را خالی می‌کنند. آن‌وقت بدیهی است که ما هسته‌های اصلی را ازدست می‌دهیم؛ شاید برای همین است که درحال‌حاضر این دغدغه برای بسیاری به وجود آمده تا کمک کنند تلویزیون بار دیگر سرپا شود و همان نقشش را ایفا کند که باید بکند. این غم بزرگی است که هنوز در بچه‌هایی که به فرهنگ اختصاص داده می‌شود، بازنگری نشده است و نمی‌شود. اینجا یک مسئله مهم وجود دارد، و آن، میزان اهمیت‌دادن به واژه فرهنگ است؛ وقتی این کلمه، ارزش مادی ناچیزی در بودجه‌بندی شما دارد، طبعاً شما هم برنامه زیادی برای آن ندارید و برای دخل‌وخرج و گذراتنان، ناچارید به چیزهایی راه بدهید که خودش مخل فراهم‌آمدن یک نظم فرهنگی کلان است! مثلا تلویزیون می‌گوید بودجه ندارد، بعد یک کالای -اغلب هم خارج از رای- به‌عنوان اسپانسر می‌گیرد و به‌جای فراهم‌کردن سفره‌های فرهنگی، به مصرف‌سازی و تجمل‌گرایی میدان عمل می‌دهد! این یک طرف ماجراست، طرف دیگرش هم این است که مانند همه‌جای جهان، ما باید به گسترش فرهنگ و حوزه‌های فرهنگ‌ساز کمک کنیم و این سوسپیدا را به خانواده‌ها و مصرف‌کنندگان خودمان بدهیم که در آنها، میل به تغییر و بهبود را فراهم کنیم و زمینه مطالعه و آموزش و... را فراهم کنیم. متأسفانه در این زمینه، حتی در سال‌هایی که به نام فرهنگ، نام‌گذاری شد، کمترین التفات و توجه‌ای به این حوزه‌ها نداشته‌ایم! یک سؤال وجود دارد و آن این است که آیا حقیقتا به‌طور طبیعی شبکه‌های فارسی‌زبان ما‌هورا وارد خانه‌های مردم می‌شود یا عمل ما باعث این اتفاق شده است؟ هر چقدر ما بدیرتر به آسیب‌های این شبکه‌ها فکر کنیم، جمع‌کردن و درست‌کردن این مشکلات سخت‌تر می‌شود. خوب تلویزیون عنصر بسیارمهمی برای کشور است و راستش اینکه فرصت را از دست داده است، به‌جای اینکه فکر کنیم چه برنامه‌ای برای مردم مفیدتر است، مدام مدیران را جابه‌جا می‌کنیم! چرا در بین مردم ما، بحث‌کردن و صحبت درباره سریال «حريم سلطان» هست، اما از «مختار» خبری نیست؟! چرا سریال مه‌ران مدیری برای مردم ما جذاب است؟ چون مسئله آنها را می‌گویند، درباره پزشکان صحبت می‌کند و اتفاقاتی که مردم تجربه‌اش کرده‌اند. در حال حاضر سریال مهم و پر مخاطب ما در تلویزیون «کلاه‌قرمزی» است. احترام زیادی برای سازندگان این برنامه قائلم و همه آنها هنرمند

مباحثه رضا درستکار با محمدعلی نجفی درباره عملکرد تلویزیون اراده‌ای برای تغییر هست؟

بهناز شیربانی: این روزها بحث بر سر عملکرد صداوسیما در دورانی که مدیران جدید این رسانه از تغییر رویکرد صحبت می‌کنند بیش از گذشته مطرح است. بسیاری از صاحب‌نظران بارها از خطر رسانه‌های رقیب گفته‌اند و بحرانی که برای رسانه ملی ما چالش بزرگی است. در گفت‌وگو با محمدعلی نجفی، کارگردان و رضا درستکار، منتقد درباره چالش‌های پیش‌روی صداوسیما و رویکرد تلویزیون در سال‌های اخیر صحبت کردیم که در ادامه آن را می‌خوانید:

محمدعلی نجفی: تصور می‌کنم برای ورود به بحث، ابتدا باید تلویزیون را تعریف کرد. از نظر من، تلویزیون عضو جدی یک خانواده است. به این معنا که پیش از این، ببینده‌های تلویزیون، تماشاچی آن بودند، اما در شرایط فعلی، می‌توان گفت این تلویزیون است که به نوعی تماشاچی مخاطبش شده است، چرا که با مخاطبانش بازی می‌کند. این روند طی سال‌های اخیر هم شکل متفاوت‌تری به خودش گرفته است. این روزها خیلی ساده در اطرافمان می‌بینیم که آنقدر شبکه‌های ماهواره‌ای، میان مردم نفوذ پیدا کرده است که خیلی راحت مردم از شخصیت‌های سریال‌های ترک صحبت می‌کنند و سریالی مثل «خرم سلطان» میان مردم ما محبوب شده است؛ این را مقایسه کنید با اینکه اصلا چقدر مردم درباره سریال‌های پرخرج تلویزیون خودمان صحبت می‌کنند. دوره‌ای که محمد هاشمی، مدیر تلویزیون بود و من آن زمان سریال «سربداران» را روی آنتن داشتم، ایشان درباره این موضوع با من صحبت می‌کرد که می‌دانی چه کرده‌ای؟! این روزها دختر مدرسه‌ای‌ها هم از «قاضی شارح» حرف می‌زنند و این‌قدر سریال «سربداران» با این بودجه کم تولید، بین مردم محبوب شده بود که گاهی خودمان هم تعجب می‌کردیم، اما خوشحال بودم از اینکه مردم درباره یک اتفاق فرهنگی خوب صحبت می‌کنند و برایم جالب است که پس از سال‌ها از پخش این سریال، هنوز هم در ذهن مردم ماندگار شده است.

اکنون گزینه‌های مردم برای تماشاکردن بیش از سابق شده است. برمی‌گردم به صحبت‌های ابتدایی که این روزها تلویزیون مخاطبش را انتخاب می‌کند؛ و می‌بینید که شبکه‌ای مثل «من و تو» با یک فضای جذب مخاطب، نتوانسته است بسیاری از توجه‌ها را به سمت خودش جلب کند. خاطرم هست در دهه ۶۰ به این فکر می‌کردیم که با توجه به ارزش‌های انقلاب و نیاز مخاطب و موضوع دفاع‌مقدس چه نوع تلویزیونی داشته باشیم؟ خوشبختانه این‌روزها این مشکلات را نداریم، اما از اثر خوب هم خبری نیست و به‌نظم در این ارتباط بهانه مشکلات اقتصادی توجیهی ندارد، به نظر من غیبت متولیان فرهنگی باشه‌آشیل اتفاقی است که در مورد آن صحبت می‌کنیم.

رضا درستکار: عجالتا، من بحث را از انتهای حرف‌های آقای نجفی آغاز می‌کنم. غیبت فرهنگ در سطح کلان و غیبت متولیان فرهنگی و تفکر و به‌روزنبودن مدیران ما در این حوزه‌ها، به‌نظم حلقه مفقوده این موضوع است؛ طوری که دیگر نمی‌توان مثل گذشته «نقل فرهنگی جامعه» را تشخیص داد. اکنون فرهنگ به‌طورکلی در دو حوزه سینما و تلویزیون تجلی پیدا می‌کند، که امروز موضوع بحث ما تلویزیون است، جایی که افرادی مثل من، انتظار داشتند با تغییر مدیریت، تغییرات گسترده‌ای را در درون خودش رقم بزنند و نیاز به یک انقلاب و بازسازی را در خودش حس کند. جالب آنکه در حکمی هم که برای مدیر جدید زده شد، به این نکته هم تاکید شده بود؛ تحول و چابک‌سازی، طبعاً هر مدیر تازه‌واردی، باید در حوزه کاری‌اش، به سمت تغییروتحول و بهترشدن حرکت کند، اما تصور می‌کنم در ترجمه این داستان، اشتباهی رخ داده است، چون ما تاکنون، هیچ تحولی را شاهد نبوده‌ایم و حالا اساسا این سؤال بزرگ هست؛ که آیا اصلا اراده‌ای برای تغییر در کلیت این دستگاه فرهنگ‌ساز وجود دارد؟ و راستش؛ من فکر می‌کنم که اساسا این اراده وجود ندارد. چرا؟ چون مدیران فرهنگی ما در تلویزیون، از دانش و تجربه‌های جهانی این مدیا فاصله دارند. کمترین کار این است که اگر من نوعی، یک رسانه‌ای را اداره می‌کنم، رقبای خود را بشناسم و برای سبقت‌گرفتن از آنها، مقایسه‌ای ایجاد کنم با شبکه خودم. این هوشمندی‌هاست که بازار پیام و رقابت را به‌وجود می‌آورد و به مثلاً یک شبکه‌ای رجحان پیدا می‌کند بر دیگری، اکنون و به‌طورکلی، ما شاهد چنین چیزی در تلویزیون خودمان نیستیم و اصلا تکنوایی برای بهبود سطح فعالیت‌ها وتحول و بهترشدن در این دستگاه را حس نمی‌کنیم. یکی از همین شبکه‌های فارسی، واقعا با حداقل نیرو دارد دور را از کانال‌های دیگر می‌گیرد و به نیازهای بدیهی مخاطبش، پاسخ می‌دهد، کارش سهل و ممتنع است. بعد بیایید آن را با تلویزیون کشور خودمان مقایسه کنیم که با این پشتوانه عظیم فرهنگی و پشتوانه‌های یک ملت بزرگ، هنوز نتوانسته یک شبکه جذاب با برنامه‌های متفاوت برای مخاطبان خودش فراهم کند! این قشنگ نیست، یک سؤال مهم وجود دارد و آن این است که آیا تلویزیون ما، نیاز به تغییر را در خودش حس می‌کند؟ پس چه فرقی بین دوره فعالیت‌های آقای ضرغامی با دوره آقای سرفراز هست؟ البته! الان گویا نارضایتی و بیکاری عده‌ای هم معضلی شده است!

این‌روزها طبقه اندیشمند جامعه ما، به عملکرد تلویزیون معترض است؛ از اینکه همه‌چیز در این رسانه، سطحی برگزار می‌شود، وجه سرگرم‌کنندگی و آموزش‌دهندگی آن، بسیارضعیف شده است و البته مهم‌تر از همه، حس خوشایندی این دستگاه، که به‌کل از بین رفته، اینها موضوعات ناچیز و کمی نیست؛ ما دوره خوبی را در رسانه ملی تجربه نمی‌کنیم، درحالی‌که پیش‌تر، قبل از این، قبل از گسترده‌شدن مדיای جهانی، یک دوره تاریخی ارزشمند را سیری کرده بودیم. البته من، یک دوگانگی و دودلی را هم در حوزه کلان فرهنگی و اینجا به‌طوراخص در تلویزیون خودمان می‌بینم! مثلاً برای نمونه در طول این سال‌ها کسانی را می‌شناسیم که از طریق این سیستم تبدیل به ستاره شده‌اند و بعد همین دستگاه، با آنها مبارزه کرده است! چرا؟ ستاره‌سازی دقغن، با ذات رسانه در تعارض است. آیا این همه هزینه برای درک این موضوع کافی نیست؟! یا این ههر عظیمی که بین اندیشمندان ما با تلویزیون رخ داده، آقا! این نامش فرصت‌سوزی است، این فاصله انداختن‌ها، اصلا محلی از اعراب